

هو‌العلیم

رابطه برهان عقلی و شهود

در شناخت ذات خداوند متعال (۲)

رابطه فلسفه و عرفان عملی

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین

حسینی تهرانی

قدس الله نفسه الزکیه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

## فرق مکتب فلسفه و مکتب عرفان در رابطه

### با معرفت خدا

دو مکتب مشهور و معروف برای شناسائی خدا

هست: یک مکتب، مکتب حکمت و فلسفه است و

یک مکتب هم مکتب عرفان<sup>۱</sup> [که] مکتب برهان را

باطل نمی کند، ولی می گوید او کافی نیست.

مکتب فلسفه می گوید: انسان می تواند از راه

تفکر و تعقل و ترتیب مقدمات معلوم، برای

---

<sup>۱</sup> حسینی طهرانی، سید محمد حسین، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموات و الارض﴾، ۱ جلد، ص ۹۵

پیدا کردن آن مجهولاتی که نسبت به خدا دارد، استفاده کند.

مکتب عرفان می گوید که: انسان باید خدا را با سِرِّ و قلب بشناسد؛ و خدای علیّ اعلیّ در وجود انسان یک خاصّه‌ای قرار داده، یک چشمی قرار داده غیر از این چشم خارجی و غیر از چشم ذهنی، یک چشم قلبی و سِرِّ بالاتر از اینهاست که انسان با آن چشم می تواند خدا را ببیند.

برخی از بزرگان اهل عرفان می گویند که مکتب فلسفه اصلاً به درد نمی خورد، انسان را سیر و سیراب نمی کند و پای استدلال در پیمودن راه خدا لنگ است.<sup>۱</sup> بسیاری از فلاسفه مکتب عرفان را محترم می شمارند ولی می گویند: دست ما به آنجا نمی رسد، مقداری که ما می توانیم زحمت بکشیم همین است که فکر خود را به کار بیاندازیم، ولی دست ما به آن معانی دقیق و رقیق و آن لطائف و اشاراتی که ارباب ضمیر و صاحبان دل درک می کنند، نمی رسد.

**دارا بودن انبیاء و ائمه علیهم السّلام هر دو**

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۹۱

## مکتب را

امّا ائمه و انبیاء دارای هر دو مکتب بودند، یعنی هم دارای مکتب استدلال بودند و هم دارای مکتب عرفان.

دارای مکتب استدلال بودند، چون وجهه‌شان با همه افراد بشر بود، اعمّ از مؤمن و کافر و مشرک، و آنها در مقابل احتجاجاتی که مشرکین و معاندین و کافرین می‌آوردند باید با برهان فلسفی و بر اساس مقدّمات صحیح‌های که در نزد طرف قابل قبول است، اثبات خدا و صفات خدا بکنند.

و امّا دارای مکتب عرفان بودند، چون تمام افراد بشر را می‌خواستند به راه خدا دعوت کنند، و راهی را که خودشان رفته‌اند به آنها نشان بدهند و خداشناسی را آن‌طوری که باید و شاید بفهمانند.

بنابراین، دیده می‌شود که تمام انبیاء و ائمه اطهار- همین‌طوری که قرآن مجید از آنها بازگو می‌کند- از طرفی در حالات خلوت برای خود عباداتی داشتند، حالاتی داشتند، گریه‌هایی داشتند، مناجاتی داشتند، گفتگویی با خدا داشتند و خواصّ اصحاب خود و تمام مردم را عامّه به این طریق

دعوت می کردند؛ و از طرف دیگر هم مکتب فلسفه و حکمت آنها خیلی قوی بوده و هیچ دیده نشده که پیغمبری یا امامی در مقابل یک شخص معاند از نقطه نظر قدرت تفکر عاجز شود و نتواند جواب او را بگوید. پس بنابراین هر دو جهت لازم است.

## علت مشروعیت فلسفه و عرفان دارا بودن

### انسان عقل و قلب است

وجود انسان دارای دو مبدأ درک است:

یک مبدأ ذهن و فکر انسان است که انسان با آن خیلی کار می کند، متوجه عالم کثرت است، افرادی را می بیند، اشیائی را می بیند، به موجودات کثیره‌ای متصل می شود، روابط آنها را با یکدیگر می سنجد، و از روی قوه تفکر خیلی از مجهولات را به دست می آورد؛ این یک خاصه‌ای در انسان است.

و مبدأ دیگر قلب و سرّ انسان است. در انسان یک حسّ دیگری هم هست، که برای همه افراد بشر اتفاق افتاده: در مواقع خلوت و اضطراب و بی‌چارگی که به حال خود می آیند، یک خدائی را می جویند و پیدا می کنند؛ آن جستن در قوای متخیله و متفکره نیست، یک جای دیگر است. و وقتی انسان

از آن حس می‌خواهد خدا را پیدا کند و به آن متصل بشود، یک حال راحتی و سبکی و اطمینان برای او پیدا می‌شود، کأنه قلب انسان اشراب می‌شود، سیراب می‌شود؛ و تا آن حال برای انسان پیدا نشود، انسان از دگرگونی و اضطراب و تشویش و حضور خاطرات و وساوس، آسوده و راحت نمی‌شود. آن مکتب را انبیاء و ائمه و اولیاء باز کرده‌اند و گفته‌اند: آقا جان من! انسان می‌تواند خدا را ببیند! اشخاصی که می‌گویند: انسان خدا را نمی‌تواند ببیند، درست نیست، انسان می‌تواند خدا را ببیند! منتهی با این چشم نه! چون خدا جسم نیست؛ و با چشمِ ذهن و تفکر هم نه! چون خدا صورت نیست و انسان با ذهن می‌تواند صورّ اشیاء را درک کند.

**انسان می‌تواند راه وصول و لقاء به**

**خداوند را پیماید**

خدا ذاتاً و صفتاً و فعلاً موجودی است لایتناهی؛ و خداوند علیّ اعلیّ در قلب انسان یک نیروئی قرار داده که آن هم لایتناهی است و می‌تواند تجلیات اسماء و صفات پروردگار را اجمالاً درک کند، و چون قابلیت قلب انسان و سیرّ انسان به اندازه‌ای

بزرگ و وسیع است که می‌تواند به مرحله فناء برسد،  
لذا می‌تواند در ذات الهی به مقام فناء برسد؛ نه اینکه  
تا انسان هست بتواند خدا را درک کند، ذات خدا  
قابل درک نیست؛ ولی برای انسان حال فناء ممکن  
است و در حال فناء خدا هست و بس! و خدا  
خودش را درک می‌کند و می‌بیند!<sup>۱</sup>

### معنای لقاء خدا و فنای در ذات او

راه لقاء خدا این نیست که انسان خدا را ببیند یا  
تصوّر کند یا صورتش را در ذهن بیاورد؛ راه لقاء خدا  
این است که انسان پی ببرد وجودش یکی از مظاهر  
خدا و معلق به ذات او، به علم او، به عزّت او و به  
حیات او است، و وجودش از شئون اوست، و در  
مقابل ذات او هیچ است.<sup>۲</sup>

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و  
عرفان ذات احدی، یک نحو معانی ای نیست که  
مستلزم دوئیّت و بینونت باشد. مراد از معرفت و  
مشاهده و لقاء و امثالها، همگی اندکاک و مقام فنای

---

<sup>۱</sup> حسینی طهرانی، سید محمد حسین، تفسیر آیه نور ﴿الله نور السموت و الارض﴾، جلد ۱، ص ۹۵ الی ۹۸  
<sup>۲</sup> . شرح دعای افتتاح، ص ۲۰۱.

مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود  
معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است.  
افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را شناخته  
اند؛ چراکه محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و  
افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند  
تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و  
آن وجود حق است جَلَّ و عَلا. اوست که خودش را  
می‌شناسد. او اوّلًا خود را شناخته بود، و اینک هم  
خود را می‌شناسد؛ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ.

نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و  
بالا تر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر  
خود، و هر معلولی در علت خود. و نهایت سیر  
انسان کامل که همه قوا و استعداد های خود را به  
فعلیت رسانیده است، فنای در ذات احدیت است، و  
فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای  
در ما لا اسمَ لَهُ و لا رَسْمَ لَهُ می‌باشد.

این است غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر  
متصوّر در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین  
و ائمه طیبین صلواتُ الله و سلامُه علیهم اجمعین، و  
منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و



سیر به سوی مقام مقدّس او جلّ شأنه، و سیر عملی  
عرفانی، و بحثهای علمی عرفاءِ بالله عِلّتِ اَسْمَاؤُهُمْ؛  
نه چیز دیگر.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. روح مجرد، ص ۱۹۳.